

## تحول وجودی انسان در قرآن و عهد جدید

اسماعیل علی‌خانی<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۱۲/۱۲ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۳/۱/۸)

### چکیده

از موضوعات مهم در ادیان توحیدی، سعادت و کمال انسان است. این سعادت در اسلام و مسیحیت، تحول کمالی انسان به سوی خدای متعال و نزدیک شدن به اوست. حقیقت این تحول از منظر قرآن کریم و عهد جدید، تحولی وجودی و حقیقی و البته تشکیکی و به بیان این دو متن مقدس «حیات و تولد جدید»، «هجرت به جانب خداوند» و «نورانی شدن» است. اما به رغم این اشتراکات، با توجه به تفاوت بنیادین الهیات و انسان‌شناسی اسلام و مسیحیت مبتنی بر نوشته‌های پولس، این موضوع در این دو سنت نقاط افتراق نیز دارد. در اسلام، همه بحث پیرامون نزدیک شدن به خدای متعال است، اما در مسیحیت، مقصود از نزدیک شدن، همانندی با مسیح، یکی شدن با خدا، حضور در خانواده الهی و فرزند خدا شدن است. در اسلام، قرب بیشتر مبتنی بر ایمان و عمل صالح است، اما در مسیحیت، قرب، همچون ایمان، اعطایی است.

**کلیدواژه‌ها:** اتحاد با خدا، تحول وجودی، تشبیه به مسیح، تقدس، تقرب، حیات جدید، فرزند خدا.

## مقدمه

همه ادیان و مکاتب هدفی نهایی را برای انسان در نظر می‌گیرند، هرچند، مصداق آن متفاوت است. از منظر قرآن کریم و اسلام این هدف و مطلوب نهایی، نیل به مقام قرب به خدا و همنشینی در جوار حضرت حق است. از منظر اسلام آن هدف نهایی بالفطره مطلوب انسان است و از آن به سعادت، فوز و فلاح تعبیر می‌کنند و چون مطلوبیتش ذاتی است، خدشه‌بردار نیست و نمی‌توان آن را در پرتو مطلوبیت هدف دیگری توجیه کرد (مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۲۸).

به بیان دیگر، آنچه در مورد رابطه ویژه میان انسان و خدا، با درجات متفاوت مطرح است، همان چیزی است که از آن به «قرب به خدا» تعبیر می‌شود (Dupre, 2004: p. 4). این قرب دارای درجات متفاوت است و بالاترین حد آن لقای حق، یعنی عروج به سوی خداوند و یا تجلی حق بر خلق است، که اوج آن را در معراج رسول‌الله (ص) در اسلام و ظهور خدا در عیسی در مسیحیت و درجاتی از آن را در مکاشفات اولیاءالله می‌بینیم (کاکایی، ۱۳۸۱: ص ۱۰۶).

انسان از یک امتیاز خاص بهره‌مند است و آن این‌که به حکم نفخه (حجر: ۲۱) و صورت (پیدایش، ۱: ۲۷) الهی بودن،<sup>۱</sup> واقعیتش واقعیت خدایی است؛ فطرتش خداجوست. از این‌رو، کمال انسان در رفتن به سوی او و نزدیک شدن به اوست و سعادت، کمال، نجات، خیر و صلاح و فلاحش در معرفت خدا و پرستش او و پیمودن بساط قرب اوست (مطهری، بی‌تا، ص ۳۴). این تنها انسان است که با توجه به استعدادهای نهفته در وجودش، قابلیت آن را دارد که به خدا نزدیک و نزدیک‌تر شود و مسیر تقرب را طی کند. مطابق آیه میثاق (اعراف: ۱۷۲) و نیز آیه الهام (شمس: ۷-۸) در قرآن، و نیز فرزندى خدا در عهد جدید (غلاطیان، ۳: ۲۶؛ رومیان، ۸: ۱۴-۱۷؛ افسسیان، ۱: ۵)، می‌توان گفت انسان نوعی وابستگی هستی‌شناختی به خدای متعال دارد. وجود گرایش‌های اخلاقی، کمال‌طلبی و ... ناشی از همین وابستگی است.

۱. البته در عهد عتیق کمال انسان لزوماً و بالتصریح «به‌سوی خدا رفتن و نزدیک شدن به او» نیست، بلکه در آنجا اولاً و بالذات این کمال در پیروی و اطاعت از احکام و فرامین الهی نهفته است و این‌که این امر سبب نزدیکی به خدا بشود یا نشود مورد تصریح عهد عتیق نیست، ولی در عهد جدید می‌توان از این هدف برای کمال انسان سخن گفت.

البته باید به این نکته ظریف توجه کرد، انسان مسیحی، پس از ایمان به مسیح و عمل وی در خلقت و سکونت مسیح در او، به مدد روح القدس، فرزند خداوند خوانده می‌شود؛ یعنی فرزندخواندگی بالقوه در آنان که برگزیده او شوند و این فرایند را سپری کنند، تحقق خواهد یافت، نه این‌که از ابتدا در سرشت و فطرت همه انسان‌ها به ودیعه نهاده شده باشد. حال آن‌که در اسلام، آیات میثاق و الهام گواهند، این امر به‌طور تکوینی در سرشت همه انسان‌ها نهفته است، و از این‌رو سرشتی گناه‌آلود و ناپاک ندارند. در مسیحیت، برخی انسان‌ها در سیورورت ایمانی خویش به این کمال می‌رسند، ولی در اسلام همه انسان‌ها به‌طور تکوینی چنین قابلیت را دارند. نتیجه این تفاوت نیز این است که در مسیحیت عهد جدید، هر نوع گرایش اخلاقی حاصل تلاش بشری ممدوح نیست و تنها گرایش اخلاقی حاصل تحول ایمان به مسیح مطلوب است که انسان در کسب آن نقشی ندارد.

اسلام و مسیحیت، به‌واسطه این‌که از یک مبدأ سرچشمه گرفته‌اند، در موضوع کمال و سعادت انسان دارای اشتراکات بسیاری هستند. هرچند، با توجه به برخی مبانی متفاوت الهیاتی و انسان‌شناختی، در باب حقیقت و ماهیت تحول معنوی انسان، ویژگی‌ها و نیز آثار آن دارای اختلافاتی نیز هستند.

اسلام و مسیحیت در مبانی خداشناختی و انسان‌شناختی قرب به خدا، از مشترکات و تمایزاتی برخوردارند. در بخش مبانی مشترک خداشناختی اسلام و مسیحیت، با موضوعات «خدای شخصی»، «خدای متعال و خدای در دسترس»، «خدای پیش‌قدم در ایجاد رابطه با انسان» و «خداوند به‌منزله نور» مواجه هستیم. برخی از مبانی خداشناختی قرب به خدا نیز مخصوص مسیحیت است، که عبارتند از: مکاشفه خدا در عالم و بر انسان از طریق مسیح، فیض و الهیات کلمه یا مسیح‌شناسی.

در بخش مبانی انسان‌شناختی قرب به خدا در دو سنت اسلام و مسیحیت نیز، مبانی مشترکی، نظیر این‌که انسان بر صورت خدا و طرف عهد با خدا و طالب کمال مطلق و در مسیر شدن است، به چشم می‌خورد. برخی از مبانی مختص اسلام است، نظیر توانایی و لیاقت انسان برای نیل اختیاری به کمال، پاک‌سرشتی و منزلت والای انسان، خلافت و امانت‌دار خدا بودن، همچنان‌که برخی از مبانی نیز مخصوص مسیحیت است،

نظیر آلوده‌سرشتی انسان و ناتوانی انسان برای نجات و تقرب جز با فیض و مسیح. اما از آنجا که بررسی مبانی مشترک و متفاوت بحث قرب به خدا در اسلام و مسیحیت فرصتی گسترده‌تر را می‌طلبد، تنها به نقاط اشتراک و اختلاف این دو سنت در ماهیت این تحول یا قرب به خدا می‌پردازیم.

### اشتراک در ماهیت قرب

قرآن و عهد جدید نزدیک شدن به خدای متعال را «تحولی وجودی و حقیقی» می‌دانند که در قالب تعبیرهایی نظیر «حیات نو» - عبور از حیات ظاهری و حیوانی (مرگ واقعی) به حیات طیبه (حیات حقیقی) - «هجرت از خود به خدا و ساحت برتر وجود» و «نورانی شدن» بیان می‌کنند.

#### ۱. حیات جدید

در اسلام، صعود انسان به سوی حضرت حق، عبور از مرگ به حیات طیبه و حقیقی و ساحت برتر وجود (انعام: ۱۲۲؛ نحل: ۹۷) است (Murata, 1992: pp. 43-44). از منظر قرآن، کسانی که با حضرت حق پیوند ندارند و به او نزدیک نیستند، به‌رغم برخورداری از حیات نباتی و حیوانی، مردگانی بیش نیستند (فاطر: ۲۲).  
با توجه به آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶) می‌توان گفت، همه مراحل سیر انسانی از سنخ حیات، بعد از حیات است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۵۹۶). تأیید و یاری از جانب خداوند (مجادله: ۲۲؛ روم: ۴۷)، دریافت نور الهی (نور: ۳۵؛ زمر: ۲۲)، برطرف شدن غم و اندوه و ترس و دلهره (انعام: ۴۸؛ آل عمران: ۱۷۴؛ مائده: ۶۹) و ... از کارویژه‌های این حیات است. البته این تحول معنوی و البته حقیقی در اسلام با ایمان و عمل صالح، عبودیت و راهنمایی پیشوایان حقیقی، که مظهر عبودیت محض خداوند هستند، محقق می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. از آنجا که این مقاله درصدد بیان اصل تحول وجودی انسان بوده است و نه امور دیگر مربوط به قرب، نظیر مبانی قرب و اموری که انسان‌ها را مقرب خدا می‌سازند و ...، زیرا هر کدام از آن‌ها خود مقاله‌ای مجزا را می‌طلبد، در بیان عوامل نیل به قرب نیز به همین اشاره بسنده می‌کنیم.

در مسیحیت نیز با واژگان «حیات جدید» و «حیات جاودان» روبه‌رو هستیم. الهیات مسیحی بر این باور است که با گناه آدم، مرگ وارد جهان شد و با صلیب مسیح، حیات جدید و جاودان (اول قرن‌تین، ۱۵: ۲۱-۲۲؛ رومیان، ۵: ۱۵-۱۸). کسانی که به عیسی مسیح ایمان بیاورند، از حیات جدید و جاودان برخوردار شده و دیگران از آن محروم خواهند شد (ر.ک: جماعة من اللاهوتیین، ۱۹۸۶: ج ۶، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ Chapman, 2000, P. 812). یک مسیحی، با ایمان تولد نو می‌یابد (یوحنا، ۳:۳). در اینجا شخص وجود جدید می‌یابد و از این طریق شبیه مسیح می‌شود (Duper, 2004, P. 4). «پس هرگاه با مسیح مردیم یقین می‌دانیم که با او زیست خواهیم کرد» (رومیان، ۶: ۸).

در کتاب مقدس نیز، همچون قرآن با این نکته روبه‌رو هستیم که بی‌ایمانان مردگانی بیش نیستند (متی، ۸: ۲۱-۲۲). البته یک تفاوت در نگاه اسلام و مسیحیت به حیات جدید مؤمن و مقرب خدا، این است که مسیحیت بر این باور است که ایمان به مسیح و تولد تازه توسط خدا، در حکم تولد مسیح در وجود شخص مؤمن و ورود مجدد مسیح به جهان است. در اینجا جسم و روح مؤمن، جسم و روح مسیح است. مطابق این نگاه، در تولد تازه هر مسیحی خدا ورودی دگرباره را به جهان تدارک می‌بیند تا جهان دستخوش آشوب، گناه و نابودی را دوباره احیا و آن را به‌طور فعال از درون منقلب نماید (افسیسیان، ۱: ۱۹). با سکونت مسیح در ایمان‌داران توسط روح‌القدس، این عمل‌کرد تداوم می‌یابد. اما در اسلام، این حیات نو صرفاً تحولی معنوی و البته حقیقی است و چنین نیست که کسی در وجود دیگری زنده و در او ساکن شده یا حلول کند.

## ۲. نورانی شدن

در هر دو سنت اسلام و مسیحی، خدا نور است (نور: ۳۵؛ اول یوحنا، ۱: ۵) و مؤمنان با نزدیک شدن به خدای متعال نورانی می‌شوند. نوری که راه سلوک مؤمنان به‌سوی خداوند را روشن می‌کند، نور خاص ایمان و معرفت است (زمر: ۲۲؛ حدید: ۱۹). آنان به‌وسیله این نور به اعمال صالح راه می‌یابند و دل و دیده آنان روشن می‌شود؛ در نتیجه، به‌سوی سعادت جاودانه هدایت می‌شوند، و آنچه در دنیا برای‌شان پنهان است در قیامت برای‌شان آشکار می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۵، ص ۱۲۳).

از منظر قرآن، انسان اعضا و جوارح ادارکی و تحریکی باطنی دارد که به وسیله آن‌ها با حقایق غیبی در ارتباط است. به علاوه، نفس انسان مدام در حال تحول است و در هر لحظه‌ای، شأنی جدید بر او عارض می‌شود و در اثر اکتساب به اخلاق، به حقایق مختلف نورانی یا ظلمانی تبدیل می‌شود. در واقع نفس مقرب، با فعل، قول و نیت نیک به نور تبدیل می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ج ۸، ص ۲۴۵-۲۴۷).

تقرب انسان‌ها به خدا به وسیله تقوا، نزدیک شدن به منبع نور و کمال نوری یافتن است.<sup>۱</sup> انسان مقرب با چنین نوری نورانی می‌بیند، می‌شنود و عمل می‌کند. هنگامی که مؤمن نورانی می‌شود خدا پرده از دل او برمی‌دارد و حقایق را به او نشان می‌دهد.<sup>۲</sup> در مسیحیت نیز، با نورانی شدن مؤمنان مقرب خدا روبه‌رو هستیم. مطابق این آیین، انسان‌ها تا پیش از ایمان به مسیح در تاریکی افکارشان (افسسیان، ۴: ۱۸) به سر می‌برند. این خداست که آنان را از تاریکی به نور خود فرامی‌خواند و به ملکوت پسرش در نور وارد می‌سازد (کولسیان، ۱: ۱۲). کسانی که همچون پسر حقیقی نور زندگی کنند، نور الهی را متجلی می‌سازند (متی، ۵: ۱۴-۱۶).

از تفاوت‌های مسیحیت با اسلام در همین موضوع این است که، در مسیحیت، مسیح خدا است و با خدا متحد؛ بنابراین، مسیحیان با خدای متجسد نورانی و کلمه الهی روبه‌رو هستند و سالک با این نور منور می‌شود (یوحنا، ۸: ۱۲؛ یوحنا، ۱۲: ۴۶). مطابق بیان کتاب مقدس، مؤمنان به مسیح، در نور او وارد می‌شوند و همچون پسران نور (افسسیان، ۵: ۸) زندگی می‌کنند (Dufour, 1992, P. 280).

البته همچنان که در بحث «حیات جدید» اشاره شد، اسلام و مسیحیت در ابزارها و عوامل نورانی شدن انسان تفاوت‌هایی دارند. در اسلام ایمان، معرفت و عمل صالح فرد را نورانی می‌سازد، اما در مسیحیت صرفاً ایمان به مسیح چنین کارکردی دارد و عمل صالح پس از ایمان تحقق پیدا می‌کند و تنها نتیجه آن است و مقدمه در کسب نورانیت انسان محسوب نمی‌شود؛ بلکه به هیچ عنوان دخالتی در این امر ندارد.

۱. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا» (حدید: ۲۸).

۲. «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (انعام: ۷۵).

### ۳. تحول حقیقی و وجودی

در اسلام حرکت به سوی خداوند با تحول و دگرگونی حقیقی همراه است. واژگانی که قرآن برای این تحول به کار می‌برد، «صیروت» (انشقاق: ۶) «انقلاب» (شعراء: ۵۰) و «هجرت» (مدثر: ۵؛ عنکبوت: ۲۶) است. همین واژگان بیانگر این است که این تحول، صرف احساس روان‌شناسانه نیست، بلکه ریشه در ذات و حقیقت انسان دارد و از مقولات وجودی اوست.

در اسلام شایستگی‌ها و ویژگی‌هایی که افراد را نزد خداوند مقرب می‌سازد، نظیر ایمان، عمل نیک و تقوا حقیقی هستند. بنابراین، خود قرب نیز امری وجودی و حقیقی خواهد بود و وجود، علم، و دیگر اوصاف مقرب، به وجود، علم و اوصاف خداوند نزدیک می‌شود.

این که انسان از این امتیاز برخوردار شده که جانشین خدا و ولی‌الله شود، نشان از این امر دارد که او می‌تواند به‌طور حقیقی سیر کند. انسان با پیمودن راه بندگی خداوند، درجات قرب به خدا را از مرحله حیوانی تا مرحله فوق‌ملک می‌پیماید و نردبان وجود را پله پله تا ملاقات خدا طی می‌کند و وجودش قوی و کامل می‌شود؛ در نتیجه، علم، قدرت، حیات، اراده، مشیت و در نهایت، دایره نفوذ و تصرف او زیاد و کامل می‌شود (مطهری، بی‌تا، ص ۶۸). به بیان دیگر، در اسلام انسان، در سیر تحول و ارتقای وجودی در نردبان کمال، نقش اساسی دارد.

در مسیحیت این تحول بنیادی‌تر است؛ زیرا سرشت انسان با گناه آدم آلوده شده و اکنون با فدیة مسیح متحول شده و تغییر یافته است. این تحول به‌حدی است که او را از «عبد خدا» به «فرزند خدا» و در ادامه مسیر کمال، به فرزند محبوب خدا تبدیل می‌کند. این تحول را این‌طور می‌توان بیان کرد، در مسیحیت، انسان با ایمان و فیض ازلی از فساد اخلاقی طاهر می‌شود، پر از روح‌القدس می‌شود (اعمال، ۱۱: ۲۴)، کامل می‌شود (افسیان، ۴: ۱۳)، شبیه به مسیح می‌شود (تیسن، بی‌تا: ص ۲۷۳)، محبوب خدا شده، وارث شکوه و جلال خدا می‌شود (افسیان، ۱: ۱۸)، و هدف نهایی مسیح را که نیل انسان‌ها به حیات ابدی آسمانی است، تحقق می‌بخشد (الامیرکانی، ۱۸۹۰: ج ۲، ص ۴۱۲).

این تحول معنوی، دگرگونی کامل از مرگ به حیات است. انسان با گناه آدم مُرد و با

مرگ مسیح زنده شد (اول قرن‌تین، ۱۵: ۲۱؛ رومیان، ۵: ۱۵) و بدین‌سان حقیقتاً به خدا نزدیک شد. در اینجا گذر از انسان کهنه، یعنی آدم، به سوی انسان نو، یعنی عیسی مسیح است. اکنون آفرینش مجدد انسان به صورت تصویر آفریدگارش است (Peterson, 1995: P. 132).

البته واضح است که هیچ‌یک از مراحل این تحول ناشی از دگرگونی و سیورورت مختارانه انسان نیست، بلکه ابداعی، دفعی، حلولی و از طریق فیض مسیح است. بنابراین، در مسیحیت، اصل ایمان و فرزند خدا شدن، تحول و دگرگون شدن ساحت وجودی و جایگاه انسان از رابطه بد به رابطه خوب با خدا است (Buttrick, 1952: VOL. 10, P. 484).

در کلیسای کاتولیک، عادل‌شمردگی یک استحاله حقیقی در انسان ایجاد می‌کند و فقط آموزش گناهان نیست، بلکه موجب تطهیر و احیای مجدد است. تولد با مسیح تحولی بنیادین است، که در اعماق سرشت انسان رخ می‌دهد. در اینجا انسان قدیم، که انسان غرایز و خطاها بود، با مرگ مسیح می‌میرد و با طبیعت جدید متحول می‌شود (المسکین، ۱۹۹۲: ص ۳۰۲).

#### ۴. تشکیکی بودن تحول

ویژگی دیگر قرب به خدا در اسلام و مسیحیت، تشکیکی و تدریجی بودن آن است. در اسلام امور ارزشی، نظیر ایمان، تقوا و ... درجات متفاوت دارند و چنین نیست که همه در یک رتبه قرار گیرند. مقربان، با توجه به درجه و اخلاص ایمان و نیز عمل نیک، با درجات متفاوت کمال به «مخلصین» (صافات: ۱۵۹-۱۶۰)، «موقنین» (ذاریات: ۲۰)، «منیبین» (غافر: ۱۳)، «مطهرون» (واقعه: ۷۷-۷۹)، «اولیاء» (یونس: ۶۲)، «صدیقین» (نساء: ۶۹) و ... نائل می‌شوند.

از نکات قابل توجه در بیان قرآن، در باب مراتب قرب این است که قرآن گاه انسان‌ها را دارای درجه یا درجات می‌داند،<sup>۱</sup> گاه نیز می‌فرماید کسانی که اوصاف کمالی در جان شان رسوخ کرده است، خود تبدیل به درجه می‌شوند و معیار ارزش و درجه هستند.<sup>۲</sup>

۱. «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (انفال: ۴)

۲. «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» (آل عمران: ۱۶۳)



از سوی دیگر، آنچه تعیین‌کننده این مراتب و درجات است، ایمان، عمل نیک و معرفت است. به بیان دیگر، چون مراتب ایمان و عمل صالح به‌طور کمی و کیفی در آن نقش دارد، قرب دارای زیادت و نقصان است (فتح: ۴؛ توبه: ۱۲۴).

نکته دیگر این‌که، در نگاه قرآن قرب و بُعد قابل جمع شدن در یک شخص هستند، همچنان‌که ایمان (یوسف: ۱۰۶)؛ یعنی، همان‌گونه‌که مراتبی از ایمان با مراتبی از کفر و شرک قابل جمع است، مراتبی از قرب نیز با مراتبی از بُعد قابل جمع است. تنها مراتب بالای قرب است که از بُعد بری است و آن‌هم برای اکثر افراد و مقربان حاصل نمی‌شود. در نهایت این‌که، حرکت انسان به‌سوی خدای متعال سیری تدریجی را طی می‌کند، هرچند لزوماً چنین نیست. در خود واژه «تقرب» نزدیکی تدریجی نهفته است. حرکت استکمالی انسان از صفر شروع می‌شود و تا حد کمال نهایی ادامه دارد (نحل: ۷۸). واژگان قرآنی «سبقت» (واقع: ۱۰-۱۱؛ مائده: ۴۸؛ مؤمنون: ۵۷-۶۱) و «سرعت» (آل عمران: ۱۳۳؛ مؤمنون: ۵۷-۶۱) در ایمان و عمل نیک، نشان‌دهنده این است که این سیر صعودی، تکاملی و تدریجی است.

در مسیحیت نیز، سیر کمالی انسان دارای مراتب متفاوت و تدریجی است. این سیر کمالی با ایمان به مسیح شروع می‌شود و تا تشبه کامل به او تدام می‌یابد. به بیان الهیاتی، کمال تدریجی یک مسیحی مشتمل بر عادل‌شمردگی، تقدیس و با شکوه شدن در مسیح است. عمل کامل‌سازی انسان تحولی مستمر و با کمک روح‌القدس و فعالیت تدریجی وی در انسان از طریق مواهبش است (اعمال، ۲: ۲۸) و خداوند به تدریج انسان‌ها را تا روز عیسی مسیح، یعنی روز بازگشت او، کامل خواهد ساخت (Buttrice, 1952: VOL. 11, P. 22). مؤمن کم‌کم خطاها و گناهان را می‌میراند و به کمال می‌رسد و شبیه به مسیح می‌شود (الامیرکانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۷؛ الفغالی، ۱۹۹۵: ج ۵، ص ۲۸۰). این امر هنگامی محقق می‌شود که او با مشارکتش در کلمه خدا، یعنی مسیح، شریک طبیعت الهی شود (اسحق ساکا، ۲۰۰۳: ص ۴۲).

شاهد بر تدریجی بودن این تحول و تکامل این است، نخست، مؤمنان به‌وسیله ایمان به مسیح عادل‌شمرده می‌شوند (رومیان، ۳: ۲۱-۲۴)، از عبد خدا بودن به فرزند خدا شدن ارتقا می‌یابند (رومیان، ۵: ۱۸؛ غلاطیان، ۳: ۲۳؛ غلاطیان، ۵: ۱-۳؛ غلاطیان، ۴:

۴-۷)، آنگاه به واسطه نزول روح القدس و هدیه و تسلی او بر آنان (لوقا، ۱۱: ۱۳؛ ۱۲: ۱۲؛ یوحنا، ۲۰: ۲۲؛ یوحنا، ۱۴: ۲۶؛ اعمال، ۲: ۴؛ ۷: ۵۵؛ ۱۳: ۵۲؛ ۱۰: ۴۵-۴۴ و ۴۷) در مسیح و با مسیح تقدیس<sup>۱</sup> (اول قرن‌تیان، ۱: ۳۰) و انسان کامل می‌شوند (افسیان، ۴: ۱۳) و با خدا و مسیح یکی می‌شوند (دوم پطرس ۱: ۴؛ اول قرن‌تیان، ۶: ۱۷؛ افسسیان ۵: ۳۱-۳۲).

### ۵. ره آورد قرب

قرب به خدا در هر یک از دو سنت اسلام و مسیحیت آثار و پیامدهایی دارد و همچنین دارای ابعاد و آثار بینشی، گرایشی و کنشی است. در اسلام، اخلاقیات انسان مقرب انعکاسی تام از اخلاقیات الهی است. او با دیگران با عدالت و صداقت رفتار می‌کند، ظلم نمی‌کند، زیرا خداوند همیشه چنین می‌کند. خداوند علیم، حکیم، حی، عزیز، غفار، ستار، جواد، عفو و ... است، او نیز به میزان سلوک در این مسیر، مظهر اسمای حسنا می‌شود.

از سوی دیگر، انسان مقرب به بهترین و پایدارترین لذت‌ها، نظیر رضایت (مجادله: ۲۲؛ بینه: ۷-۸) و محبت (بقره: ۱۶۵؛ مائده: ۵۴؛ آل عمران: ۱۴۸؛ صف: ۴) خداوند و جنت حضور به بارگاره ربوبی دست می‌یابد (قمر: ۵۴-۵۵) و خداوند همدم خلوت انس او می‌شود.<sup>۲</sup> در چنین حالتی است که چشم حقیقت‌بین او باز می‌شود و با نور خدا زندگی می‌کند (زمر: ۲۲). هنگامی که این معرفت کامل تر شد او با علم حضوری می‌یابد که عین ربط و تعلق به خداوند است. چنین انسانی، به میزان علم به اسماء الهی، خلیفه خدا و انسان کامل است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۴۱). او در سایه نزدیک شدن به خدای متعال، صفت قدرتش شکوفا و کامل می‌شود و به مراتب بالای قدرت ممکن برای یک انسان و به مقام ولایت و سیطره بر هستی می‌رسد. البته این نکته مهم است،

۱. مسیح دو کار انجام داد: نخست، با صلیب وضعیت انسان را در مقابل خداوند تغییر داد و اصلاح کرد، که آن را «عادل‌شمردگی» گویند. دوم این‌که، حالت فعلی انسان را نیز تغییر داد و اصلاح کرد، که به آن «تقدیس» گویند. عادل‌شمردگی و تقدیس قابل انفکاک از یکدیگر نیستند (ولیم بارکلی، تفسیر العهد الجديد، رساله رومیة، ص ۹۲؛ ولیم ادی، الكنز الجلیل فی تفسیر الانجیل، ج ۵، ص ۱۲۱).

۲. «اللهم أنت انس الانسین»؛ «أنت المونس لهم حيث اوحشتهم العوالم» (دعای عرفه).

هرچند در این مرحله حیطة خلافت انسان کامل، زمین و یا موجودات مادی نیست، و در کل نظام آفرینش و جمیع ماسوی‌الله خلیفه خداوند است (همان: ج ۱، ص ۳۸؛ همو، ۱۳۷۴: ص ۱۹۱-۱۹۲)، و تدبیر امور<sup>۱</sup> به اذن خدا به‌دست اوست (مائده: ۱۱۰)، او هنوز عبد خدا و انسان است و همهٔ امور از سوی خداوند است. او تنها دستی است که قدرت خدا از آن بروز می‌کند: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» (انفال: ۱۷).

در این مرحله است که خودیت مقرب از بین می‌رود (صدر المتألهین، ۱۳۶۳: ص ۳۸۸) و میان حق تعالی و او وابستگی شدید ایجاد می‌شود و انیت شخص مندک در وجود حق تعالی و صفات حق تعالی در او متجلی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که با حق می‌بیند، می‌شنود، عمل می‌کند و به‌وجود حقانی حق باقی می‌گردد (همو، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۹۵؛ ج ۴، ص ۸۷؛ همو، ۱۳۶۰: ص ۹۸). در نهایت، او به «لقاءالله» و «رؤیت الهی» نایل می‌شود و در جوار رحمت الهی استقرار می‌یابد (قمر: ۵۴-۵۵).

در مسیحیت نیز قرب به خدا آثاری برای صاحب قرب دارد. خدا مقربان و شاگردان حقیقی مسیح و متحدان با او (رومیان، ۸: ۹) را با روح‌القدس تعمید می‌دهد (اعمال، ۱: ۴-۵؛ ۱۱: ۱۶)، روح‌القدس را بر آنان نازل می‌کند (اعمال ۱: ۸) و در آنان سکونت می‌یابد (رومیان، ۸: ۹). در اینجا، روح‌القدس نه‌تنها با مؤمنان، که در مؤمنان است (یوحنا، ۱۴: ۱۷). با سکونت روح‌القدس در مقربان، این روح‌القدس است که در آنان فعالیت می‌کند (یوحنا، ۳: ۳-۸).

هرچند حضور روح‌القدس در مقربان نتیجه تقرب آنان به خداوند است و از این لحاظ سنت مسیحی با اسلام مشترک است، اما در اسلام چیزی به نام سکونت و حلول روح القدس در مقرب وجود ندارد و مؤمنان به‌صورت مستقیم با خدای واحد روبه‌رو هستند. از آثار دیگر تقرب به خداوند در مسیحیت، دستیابی به‌نوعی جانشینی از مسیح و ولایت بر امور است. شاگردان و مقربان عیسی مسیح در امر خلقت و بازخرید با خدا و مسیح سهیم می‌شوند (Buttrice, 1952: VOL. 10, P. 518) و به آنان اسراری داده می‌شود.

۱. «بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه بکم ینفَس الهم و یکشف الضر» (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره)، «ارادة الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم» (بحار/الانوار، ج ۹۸، ص ۱۵۳، زیارت اول از هفت زیارت مطلق امام حسین علیه السلام).

شود که دیگران از آن بی‌خبرند،<sup>۱</sup> و قدرت بر انجام کارهای خارق عادت می‌یابند (فیلیپان، ۱۳:۴؛ اعمال، ۵: ۱۲؛ ۲: ۱-۴).

ره‌آورد پایانی کمال در مسیحیت، شهود چهره‌به‌چهره خداوند یا «رؤیت سعیده»<sup>۲</sup> است. این رؤیت، شناخت حقیقی خداوند به صورت واضح است. در مسیحیت، برخلاف اسلام،<sup>۳</sup> این رؤیت تنها در آخرت محقق می‌شود؛ زمانی که مسیح ظهور کند (اول یوحنا، ۳: ۲). انسان‌ها در این دنیا جلال خدا را در آئینه می‌بینند. در واقع، آنچه آنان دریافت می‌کنند، شناخت جلال خدا در چهره عیسی مسیح است. این شناخت در رؤیت خداوند در قیامت کامل می‌شود (Maldame, 2005: VOL. 3, pp. 1684-5).

## تفاوت در ماهیت قرب

### ۱. تقرب یا اتحاد

هرچند اسلام و مسیحیت، به واسطه این‌که از یک مبدأ سرچشمه گرفته‌اند، در موضوع کمال و سعادت انسان دارای اشتراکات بسیاری هستند، تفاوت‌های بنیادینی نیز در این موضوع دارند. تصویر قرآن از الوهیت اختصاص به خدای متعال دارد (بقره: ۱۶۳؛ طه: ۸ و ۱۴؛ تغابن: ۱۳ و ...) و ماسواالله همه بنده خدا هستند (مریم: ۹۴؛ رعد: ۱۵؛ نحل: ۴۹). انسان قرآن، عبد خدا و مخلوق اوست و بالاترین مقام برای او نیز عبودیت و بالاترین رابطه، رابطه عبد و رب است. انسان قرآن به لحاظ هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی فاصله بسیاری با خدای متعال دارد. مطابق این نگاه، کسی نمی‌تواند در خداوندی خدا سهیم شود و به گونه‌ای با او متحد شود که به مقام خدایی دست یابد. تعبیراتی نیز که در عرفان اسلامی از باب اتحاد بنده با خدا مطرح است، نه از باب یکی شدن با خداوند، بلکه به معنای فانی شدن عبد در رب و شهود این امر است که بنده و بلکه همه مخلوقات، فقر محض و او غنی محض است.

۱. «دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بیدیشان عطا نشده» (متی، ۱۳: ۱۱).

### 2. Beatific Vision

۳. لازم به ذکر نیست که از منظر اسلام رؤیت عرفانی و شناخت قلبی در دنیا نیز ممکن است، ولی شناخت ذات خداوند در دنیا و آخرت ممکن نیست و جز طیفی از متکلمان مسلمان (اشاعره) کسی به رؤیت به معنای دیدن خداوند در آخرت باور ندارد.

درست است که انسان با خدا در برخی از امور، نظیر اصل وجود سهیم است، اما در مراتب وجود، فاصله بسیاری میان خدا و انسان وجود دارد. از یک سو، وجود بی‌نهایت، بی‌حد و حصر و کمال مطلق خداوند، و از سوی دیگر، وجود محدود و ضعیف انسان است. به‌رغم این‌که قرآن رابطه بین خدا و انسان‌ها را بسیار نزدیک و صمیمی مطرح می‌کند، نظیر این‌که خداوند به انسان‌ها نزدیک (بقره: ۱۱۵؛ حدید: ۴) و حتی از رگ گردن‌شان به آنان نزدیک‌تر است (ق: ۱۶)، و از نجوای آنان با خبر است (مجادله: ۷) و با آنان رابطه صمیمانه و دوستانه دارد (مائده: ۵۴)، اما حریم خداوندی را مخصوص خداوند می‌داند و اجازه نمی‌دهد کسی به این جایگاه تعرض کند (نساء: ۱۷۱؛ مائده: ۷۳؛ انعام: ۱۹؛ اعراف: ۵۹ و ۷۳ و ...). به همین دلیل، انسان قرآن تنها می‌تواند به‌خدا نزدیک شود و کمال او نیز، در نزدیک شدن به خداوند است؛ به‌گونه‌ای که علم ناقص خود را به علم کامل او پیوند زند. وجود ضعیف خود را با وجود او قوی کند و در یک کلام استعدادهای انسانی خود را شکوفا سازد تا انسان کامل شود، نه این‌که خدا یا فرزند خدا.

در اسلام نیز، انسان به‌دلیل کرامت ناشی از علم به اسماء و روح الهی، جانشین خدا بر روی زمین است؛ کاری که حتی فرشتگان شایستگی احراز آن را ندارند. از این‌رو، انسان کامل، به‌دلیل این‌که مظهر اسمای حسناى الهی است، به‌نوعی خداگونه و وجهی از وجوه حق است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ج ۳، ص ۷)، و می‌تواند در هستی تصرف کند و کار خارق عادت انجام دهد، اما هیچ‌یک از این اوصاف و امور او را از انسان و عبد خدا بودن خارج نمی‌سازد. او با وجود همه این اوصاف، انسان کامل است و به‌اذن خدا و اراده تشریحی و تکوینی خدا می‌تواند این امور را انجام دهد.

اما در مسیحیت، با تصویری متفاوت از تقرب به خداوند مواجه هستیم. در این سنت، خداوند یک‌بار خود را توسط تجسد متجلی ساخت و شکل انسان به‌خود گرفت تا انسان از نعمت خدایی برخوردار شود (بوبرینکسیوی، ۱۹۹۱: ص ۵۶). تجسد و مکاشفه راه را برای سایر انسان‌ها هموار کرد تا آنان نیز بتوانند در خانواده الهی حضور یابند و با آن یکی شوند (Barton and Muddiman, 2001: P. 1099):

نقشه غیرقابل تغییر خدا همواره این بوده است که ما را در خانواده الهی خود به فرزندی بپذیرد (افسسیان، ۱: ۵).

خدا انسان شد تا انسان‌ها بتوانند خدا شوند. نزول شخصیت الهی مسیح، انسان‌ها را قادر می‌سازد که در روح القدس صعود کنند. بدین ترتیب، کار رهایی‌بخش مسیح با هدف نهایی مخلوقات، که همانا یگانگی با خداست، ارتباط مستقیم پیدا می‌کند (مک‌گراث، ۱۳۸۵: ص ۴۵۹-۴۶۰). مسیح از این رو طبیعت انسان به خود گرفت و درد و رنج بشر را داوطلبانه به جان خرید که می‌خواست انسان‌ها را به سطح قدرت و توانایی خود ارتقا بخشد (همان، ص ۴۵۱). او با رنج، صلیب و رستاخیزش، صورت خدایی انسان را به او بازگرداند (المسکین، ۱۹۹۲: ص ۴۰۸؛ عبدالملک، ۱۹۹۵: ص ۷۱۸).

در مسیحیت تنها راه داشتن حیات کامل، زندگی همچون عضوی از اعضای خانواده الهی است. مسیح این رابطه میان انسان و خدا را آشکار ساخت (Buttrice, 1952: VOL. 9, P. 67). خداوند به آنانی که به مسیح ایمان آورند و به مراتب کمال برسند، روح خود را اعطا می‌کند. حضور روح القدس در آنان امری حقیقی است نه شاعرانه و تشریفاتی (Ibid: VOL. 11, P. 55). مؤمنان با دریافت روح القدس از خداوند، فرزند خدا می‌شوند (Ibid: VOL. 10, P. 527). بنابراین، هدف نهایی مسیحیت، خداگونه شدن انسان و سهیم شدن در طبیعت خداوندی است:

وعده‌های بی‌نهایت عظیم و گران‌بها به ما داده شد تا شما به این‌ها شریک طبیعت الهی گردید (دوم پطرس، ۱: ۴).

مطابق این بیان، مؤمن در ذات الهی شریک می‌شود و با خداوند یک روح و متحد است؛<sup>۱</sup> بنابراین، همچون خدا جاودان می‌شود (ولیم ادی، ۱۹۷۳: ج ۵، ص ۹۸). چنین شخصی تا حد ممکن به مسیح همانند شده است. او در خدا مشارکت دارد و به میزان مشارکتش در الوهیت، از نور الهی برخوردار می‌شود (بوبرینکسیوی، ۱۹۹۹: ص ۷۴-۷۵). شخص تازه‌تولد یافته، روحانی (اول قرن‌تین ۲: ۱۵؛ ۳: ۱) است، در امور خدا تفکر می‌کند (اول قرن‌تین، ۲: ۱۱-۱۳) و به حسب روح زندگی می‌کند (رومیان، ۸: ۴-۱۷؛ غلاطیان، ۵: ۱۶-۲۶). او پسر خدا است (رومیان، ۸: ۱۴).

این اتحاد را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان ترسیم کرد و آن این‌که، مسیح خداست و اتحاد با او و پیوستن به او، اتحاد و پیوند با خدا است. به بیان کتاب مقدس، خدا و مسیح

۱. «کسی که با خدا پیوندد، با او یک روح است» (اول قرن‌تین، ۶: ۱۷).

در مؤمنان به مسیح، سکونت خواهند گزید و آنان در حیات، مرگ، قیامت و مسکن گزیدن مسیح در آسمان سهیم می‌شوند (متی المسکین، ۱۹۹۰: ج ۲: ص ۸۵۵). این اتحاد با مسیح، (افسیان، ۲: ۲۰-۲۲؛ افسسیان، ۵: ۳۱؛ مکاشفه، ۱۹: ۷؛ اول قرنتیان، ۶: ۱۵ و ۱۲: ۱۲) به بیان کتاب مقدس، سکونت مؤمنان در خدا و مسیح و سکونت خدا و مسیح در مؤمنان است،<sup>۱</sup> که باعث یکی شدن مؤمن و مسیح و خدا می‌شود: تا همه یک گردند، چنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند (یوحنا، ۱۷: ۲۱-۲۲).

## ۲. تقرب به خدا یا تشبه به انسان

همان‌گونه که گذشت، کمال انسان در اسلام تقرب به خدای متعال است. در قرآن همه مسیرها و نگاه‌ها به خدا پایان می‌پذیرد؛ همچنان که همه چیز از او آغاز گشته است (بقره: ۱۵۶؛ نور: ۴۲؛ فاطر: ۱۸؛ شعراء: ۵۰؛ عنکبوت: ۲۱؛ انشقاق: ۶). زیرا اوست که غنی (فاطر: ۱۵) و کامل مطلق و جاودان است و دیگران بدون او فقیر، هیچ و فانی هستند (الرحمن، ۲۶-۲۷). بنابراین، این تقرب به خدا است که کمال و سعادت به حساب می‌آید.

هر چند، در اسلام بحث تخلق به اخلاق الهی و رنگ خدایی یافتن وجود دارد، اما باز سخن از نزدیکی است نه یکی شدن و اتحاد. علاوه بر این که قرآن به هیچ‌وجه به انسان‌ها اجازه نمی‌دهد وارد حریم اوصاف ذاتی خداوند، نظیر الوهیت، رازقیت، خالقیت و ... شوند. از سوی دیگر، انسان قرآن به الگو و واسطه نیاز دارد، اما آن الگو نیز از جنس خود او (آل عمران: ۱۶۴) و به بیانی انسان کامل است (احزاب: ۲۱). اما مسیحیت این نیاز طبیعی و فطری را منحرف ساخت، به ناروا حدود الهی را بر هم زد و این الگو را الهی در نظر گرفت. در اسلام نیز، این ایده‌آل‌ها با حفظ حدود وجود دارند. این امر در قرآن در قالب «پیامبر» و «امام» مطرح می‌شود، که مراجعه به او همچون مراجعه به خدا و نافرمانی از او نافرمانی از خداست: (نساء: ۱۴؛ جن: ۲۳) «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»،

۱. «هر که اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا» (اول یوحنا، ۴: ۱۲-۱۵)؛ نیز (اول یوحنا، ۴: ۱۶؛ اول یوحنا، ۳: ۲۳؛ یوحنا، ۱۴: ۲۳).

(فتح: ۱۰) و «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب: ۲۱) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹).

اگر شأن و منزلت رسول الله و امام درک شود، نیاز به برهم زدن حدود الهی نیست. درک عنوان عظیم «رسول الله»، و این که او مستقیم با خداوند مرتبط است و از سوی او برای انسان‌ها آمده است، نقش مهمی در این امر ایفا می‌کند. به‌عنوان نمونه، قرآن می‌فرماید، شما برای کارهای ناروای خویش استغفار کنید، رسول الله (ص) نیز برای شما استغفار کند، که اگر استغفار شما برای رستگاری‌تان کافی نباشد، استغفار رسول خدا (ص) شرط کافی برای بخشش خدای متعال است (نساء: ۶۴).

اما در مسیحیت، همانند مسیح شدن مطرح است. مطابق الهیات مسیحی، مسیح نه راهنمای بشری، که خود خداست. او به شکل بندگان درآمد، بی‌آن که شکل خدایی را از دست بدهد، تا سرمشقی برای آدمیان باشد (یاسپرس، ۱۳۶۳: ص ۵۶-۶۶).

مسیحیت از این منظر، در میان ادیان ابراهیمی متفاوت است، چرا که مطابق رویکرد مسیحی، بنیان‌گذار آن صرفاً یک پیامبر و الگوی هدایت و چهره‌ای الهی نیست؛ او واسطه بین خدا و انسان است (اول تیموتائوس، ۲: ۵).

به عقیده آگوستین، عیسی دو جنبه بشری و الهی دارد؛ عیسی به‌عنوان بشر سرمشقی برای انسان‌هاست، اما مسیح خود خداست و اگر به او ایمان بیاورند، آنان را نجات می‌بخشد. مسیح با تجسد در قالب انسان، با ارائه الگویی آرمانی، به‌عنوان فرزند محبوب خدا، شرایط لازم برای فرزند خدا و نیز فرزند کامل و محبوب خدا شدن را برای انسان‌ها مهیا کرده و بدین ترتیب، مؤمنان به خود را تقدیس می‌کند و با خود و خدا متحد می‌سازد (یوحنا ۱۷: ۱۲).

آگوستین می‌گوید:

بنابراین، سپاس می‌گذاریم که نه تنها مسیحی، بلکه خود مسیح شده‌ایم. چه، اگر او سر است و ما اعضا، پس تمام آدمی مسیح است: هم او و هم ما (یاسپرس، پیشین، ص ۵۹).

در مسیحیت با تفسیری واقعی‌تر و عینی‌تر و در نتیجه، مافوق طبیعی‌تر از مضمون



تشبه به خدا روبه‌رو هستیم. در این دین، خداوند با مجسم‌نمودن خویش در کالبد جسم مادی بشر، نقش اقتدا به بشر را ایفا می‌کند و بدین ترتیب، تشبه به خدا از طریق واسطه و به صورت غیرمستقیم و با عنوان اقتدا به مسیح، محقق می‌شود (ولیم مکدونلد، ۱۹۹۸: ج ۱، ص ۷۵۱). تعبیر نامه‌های پولس این است که مؤمنان به مسیح، شبیه او می‌شوند و از این جهت فرزند خدا هستند:

زیرا خدا که از ابتدا می‌دانست چه کسانی به‌سوی او خواهند آمد، چنین اراده فرمود که اینان به شباهت فرزندش درآیند تا مسیح فرزند ارشد باشد و آنان برادران او (رومیان، ۸: ۲۹).

انسان با گناه نخستین هبوط کرد و درمانده شد. بنابراین، باید فیض و منجی به کمک او بیایند تا او را تطهیر و رستگار سازند. تمام این امر توسط عیسی مسیح میسر می‌شود (اول قرن‌تین، ۲۴: ۱). مسیح انکشاف نهایی جلال و شکوه خدا، آشکارکننده و آغازگر عمل بازخرید خدا است (Buttrick, op. tic, VOL. 11, P. 179). تا مسیح خدا را در زندگی خداگونه‌اش<sup>۱</sup> متجلی نسازد، مسیحیان نه از خدا در کمالش آگاهی دارند و نه می‌توانند او را بیابند (Ibid, P. 180). انسان با مسیح، چهره حقیقی خدا و حضور فعال او را کشف می‌کند (پولس باسیم، ۱۹۹۱: ص ۹۴).

در مسیحیت، کمال انسان تنها در پیروی از کامل‌ترین انسان، یعنی خدا - انسان است (جورج برانتل، ۱۳۸۱: ص ۲۱۰) و ارزش هر شخص تنها با درجه ایمان و پیوند با مسیح در فیض معین می‌شود (همان، ص ۱۲۸). «جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد» (یوحنا، ۱۵: ۵).

کتاب مقدس در مواضع بسیاری، تحقق صورت نهایی مسیح را برای مؤمنان مطرح می‌کند (دوم قرن‌تین، ۳: ۱۸؛ اول یوحنا، ۳: ۲)، تا آنان را از قصد نهایی خداوند در فرستادن پسر آگاه سازد، که دست‌یابی به شکوه و جلال آینده مسیح است (Barton and Muddiman, 2001: p. 1099) و این‌که همانند پسر تا ابد در محضر ربوبی خداوند جاودان بماند (متی المسکین، ۱۹۹۲: ص ۴۰۸).

1. Godlike life

### ۳. اکتساب یا اعطای قرب

از موضوعات مطرح در باب قرب به خدا این است، آیا انسان در نیل به قرب نقش ایفا می‌کند و خود لحظه به لحظه طی مسیر می‌کند و به مقصد نزدیک می‌شود، یا همچون مسافری است که کسی و چیزی او را به سوی مقصدی می‌برد.

با توجه به مبانی انسان‌شناختی اسلام یعنی، اختیار و تحول‌پذیری انسان و لوازم اختیار، یعنی شناخت، قدرت و میل، تکامل انسان اکتسابی است. اسلام بر ضرورت مسئولیت اخلاقی بشر تأکید دارد. سعادت در اسلام به سبب شایستگی انسان است. هر انسانی آزاد آفریده شده و می‌تواند میان خوب و بد دست به انتخاب بزند. یک مسلمان، با تکیه بر تعالیم الهی و پیروی از الگوهایی همچون معصومین (ع) می‌تواند زندگی خالی از گناه داشته باشد. همچنین، با کمک قرآن (یس: ۹ و ۸۲)، عقل (بقره: ۱۶۴؛ حج: ۴۶؛ روم: ۲۴ و ۲۸؛ جاثیه: ۵ و ...) و الگوی نبوی (احزاب: ۲۱)، به کمال برسد.

در قرآن آیات فراوانی دلالت بر این امر دارد که مقام قرب خداوندی را با ایمان و عمل صالح و عبادت می‌توان به دست آورد (به عنوان نمونه، هود: ۲۳، رعد: ۲۹، جاثیه: ۳۰، توبه: ۸۸، توبه: ۲۰). البته، هر چند انسان خود را شایسته اعطای خدا می‌داند، اما از فاعلیت تکوینی خداوند و نیز نقش توفیق و امداد الهی نباید غافل بود. حد اختیار انسان، انتخاب راه و عمل است، اما این خداوند است که عمل را به نتیجه می‌رساند (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۴۹۲). نیز، امدادهای الهی اشراقات ربانی هستند که خداوند بر دل بندگان مخلص می‌تاباند.

در قرآن فاعلیت حقیقی الهی انکار نمی‌شود، اما انسان نیز دارای اختیار است. بنابراین، مسئول همه ادعاهای اعمال، رفتار (عنکبوت: ۱۳؛ احزاب: ۸؛ زخرف: ۱۹) و حتی اعضا و جوارح خویش است (اسراء: ۳۶). ایمان و عمل اختیاری است و از بیرون بر انسان تحمیل نمی‌شود (انسان: ۳) و نقش راهنمایان بیرونی، متحول ساختن درون خود انسان است.

خداوند خود را به انسان‌ها نزدیک می‌سازد و از آنان دعوت به تقرب به سوی خود می‌کند و منتظر عمل آنان است (بقره: ۱۸۶)، و این انسان‌ها هستند که با عمل کرد خود، به خدا نزدیک یا از او دور می‌شوند. این کارکرد خود کافران و فاسقان است که باعث می‌شود خدا آنان را از نزد خویش براند و بر دل‌شان مهر بزند (بقره: ۶-۷؛ جاثیه: ۲۳). هم

چنانکه عمل کرد خود مقربان است که باعث می‌شود خدا آنان را به خود نزدیک سازد (محمد: ۱۷).

بنابراین، در اسلام قرب بیشتر از پایین به بالاست و به واسطه ایمان، عمل و بندگی خود شخص حاصل می‌شود: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» (سبأ: ۳۷). ملاک سعادت در اسلام، ایمان و عمل نیک است (طباطبایی، ۱۴۱۴: ج ۱، ص ۲۱۵؛ طبرسی، ۱۹۸۸: ج ۱، ص ۱۴۷): «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (نساء: ۱۲۲).

سیر صعودی قرب الی‌الله با سبقت در ایمان و کار پسندیده به پیش می‌رود: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه: ۱۰۰).

از منظر قرآن، هر درجه از عمل نیک به تناسب وصفی که دارد، باعث صعود انسان می‌شود، هم‌چنانکه عمل غیر صالح به میزان زشتی‌اش انسان را از خدا دور می‌سازد. «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُوقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يَظْلُمُونَ» (احقاف: ۱۹).

انسان قرآن، برای نیل به بارگاه ربوبی نیاز به واسطه و قیّم ندارد و پیوسته و در هر جا (بقره: ۱۱۵) و هر وقت (سجده: ۱۶) می‌تواند با حضرت حق رابطه برقرار سازد و از او یاری بخواهد (غافر: ۶۰) و با او نجوا کند (اعراف: ۲۰۵).

در اسلام این‌گونه نیست که کسانی با فیض ازلی خداوند برگزیده شده باشند و نجات یابند، بلکه انسان‌ها همگی به سوی خدا دعوت شده‌اند و باید با تلاش و مجاهدت، باعث نجات خویش شوند و نتیجه تلاش خود را که یافتن راه حق است بچشند (عنکبوت: ۶۹). پاک‌ی و آلودگی انسان با اعمال او حاصل می‌شود و جزو طینت او نیست. انسان می‌تواند عمر خود را بدون گناه سپری کند و الزامی نیست که حتماً گنهکار باشد.

بنابراین، قرب به خدا در قرآن از ناحیه ایمان، عمل نیک و بندگی خدا و تسلیم بودن در برابر فرامین او محقق می‌شود.

اما در مسیحیت کاتولیکی، این نزدیکی بیشتر از بالا به پایین است؛ بیشتر از ناحیه خداست؛ ناشی از فیض خدا و عمل نجات‌بخش مسیح و حضور روح‌القدس در مؤمنین

است. در سنت مسیحی، همه چیز از پیش تعیین شده و انسان همچون مهمانی است که بر سر سفره آماده فیض الهی و منجی آسمانی می‌نشیند. در اینجا، منابع نجات و کمال در درون بشر قرار ندارد و هیچ‌یک از افراد بشر قابلیت رستگاری خود را ندارد.

از آنجا که انسان مسیحی از فرزندى خدا ساقط شده و خود ره به رستگاری نمی‌تواند ببرد، خدا باید دست گیر او شده، او را دوباره به مقام شایسته‌ای که داشته است، بازگرداند. این امر توسط فیض الهی و فدیة مسیح محقق می‌شود. پیشرفت اخلاقی و نیز قدوسیت، هدیه خدا به انسان، در مراحل مختلف زندگی اوست.

انسان مسیحیت، به بیان پولس، آن‌چنان صغیر و مهجور است (غلاطیان، ۴: ۱-۷) که نمی‌تواند حتی خویشان را از مهلکه گناه نخسین نجات بخشد، چه رسد به این‌که بتواند خود را به خدا برساند. در اینجا، او نیاز به منجی آسمانی و قیّم زمینی دارد؛ منجی آسمانی همان مسیح مصلوب است و قیّم زمینی سران کلیسا (گریدی، ۱۳۷۷: ص ۱۹۶-۱۹۸؛ کرنز، ۱۹۹۴: ص ۹۳).

در مسیحیت، از آنجا که ایمان موهبت الهی است و کسانی می‌توانند ایمان بیاورند که از پیش برگزیده شده باشند، انسان نقش اصلی را در نزدیک شدن به خداوند ایفا نمی‌کند. بنابراین، اسباب نیل به قرب در بیرون از فرد قرار دارد و او تنها دریافت‌کننده این هدیه الهی است.

کمال مسیحی، بیان تلاش تدریجی انسان برای محقق کردن استعدادهای درونی‌اش نیست، بلکه واکنش او به فراخوان‌های جدید و مکرر خداوند است (Funish, 1968: pp. 239-240). چنین نیست که انسان به سمت هدف حرکت کند، بلکه هدف به او نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. این ملکوت خداست که بر انسان‌ها وارد می‌شود، نه این‌که آنان ملکوت خدا را بسازند (Forde, 1995: P. 29). الهی‌دانان مسیحی حتی آیین‌های مقدس را نیز، نشانه کار خدا در مؤمنین برگزیده دانسته و آن را یادآور چیزی می‌دانند که پیش‌تر توسط فیض رخ داده است؛ یعنی رنج مسیح و شکوه و جلال آینه‌دهنده (Aquinas, 2006: VOL. 3, P. 60).

در مسیحیت، مفهوم کلی سعادت شامل، مجموعه‌ای از حقایق مستمر فیض است. همه چیز از فیض خدا است (اول قرن‌تینان ۱۵: ۱۰؛ دوم قرن‌تینان ۱۲: ۹؛ افسسیان ۱: ۷؛ رومیان ۶:

۱۴؛ رومیان ۳: ۲۴؛ اعمال رسولان، ۴: ۳۳؛ ۱۱: ۲۳؛ دوم قرن‌تیمان ۱: ۱۲؛ عبرانیان ۱۲: ۲۸؛ عبرانیان ۴: ۱۶؛ عبرانیان ۱۳: ۹؛ دوم تسالونیکیان ۲: ۱۶). مطابق تفسیر آگوستین و نامه‌های پولس، فیض به همگان بخشیده نمی‌شود؛ فقط «برگزیدگان» به فیض نجات دست می‌یابند (تونی لین، ۱۳۸۰: ص ۸۷). هرچند تأثیر کار مسیح در دسترس همگان قرار دارد، ولی برای برگزیدگان مؤثر است (تیسن، پیشین، ص ۲۲۸-۲۲۹). در نتیجه، آن‌ها که برگزیده نشده‌اند کاری نمی‌توانند بکنند (گریدی، پیشین، ص ۱۸۷-۱۸۸).

مطابق الهیات پولسی، خدا انسان‌ها را برای خدمت به خود و فضایی خاص را مهیا ساخته تا بتوانند در آن خدمت کنند (Buttrick, op. cit. VOL. 10, p. 647). خدا درخواست‌های اخلاقی را در انسان ایجاد می‌کند و روح خدا آنچه خواسته شده را محقق می‌سازد. خدا در انسان‌ها اراده انجام امور را ایجاد می‌کند و قدرت غلبه بر سختی‌ها را فراهم می‌سازد. انسان از خود هیچ ندارد، حتی ایمان، هدیه خدا به انسان است (Ibid, VOL. 9, p. 526). مردم نمی‌توانند فیض را دریافت دارند، تنها کاری که می‌توانند بکنند تشکر در مقابل فیض اعطایی است (Ibid, VOL. 11, p. 55). درجات یک مسیحی هم تنها به فیض خدا وابسته است نه به تلاش خود شخص (Peterson, 1995: P. 48). بنابراین، جایگاه آرمانی انسان در مسیحیت اعطایی و هدیه الهی است.

پس، مطابق کلیسای کاتولیک، عمل باعث رستگاری و کمال نیست. رهایی در مسیحیت تضمین شده و ایمن است. یک مسیحی عمل نیک انجام می‌دهد، چون قبلاً نجات یافته است. اعمال نیک نتیجه ایمان و تقدیس (تیطس، ۲: ۱۱-۱۴) و تشکر مؤمن از خدا است نه علت آن (Buttrick, 1952: VOL. 10, p. 647) و شایستگی و لیاقت انسان (Ibid, VOL. 11, P. 544):

نجات خود را به ترس و لرز به عمل آورید. زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند (فیلیپیان، ۲: ۱۲-۱۳).

### نتیجه‌گیری

به‌رغم اشتراکاتی که درباره اوصاف خداوند در اسلام و مسیحیت وجود دارد، الهیات و انسان‌شناسی مسیحی، که مبتنی بر نوشته‌های پولس و یوحنا در عهد جدید است، تفاوت بنیادین با الهیات و انسان‌شناسی اسلامی دارد. این دو اختلاف از ریشه‌ای‌ترین اختلافات

این دو سنت است، به گونه‌ای که سایر اختلافات نیز ناشی از همین دو اختلاف است. به همین دلیل، در ماهیت قرب به خدا نیز، به‌رغم این‌که هر دو سنت، حقیقت نزدیک شدن به خدای متعال را تحولی وجودی و حقیقی و نه اعتباری می‌دانند؛ به گونه‌ای که انسان در این دو سنت به میزان مثبت شدن رابطه‌اش با خداوند، متحول شده، به حیات جدید دست می‌یابد و نورانی می‌شود، اما در کیفیت قرب، تفاوت وجود دارد. در اسلام، همه بحث پیرامون نزدیک شدن به خدای متعال است؛ انسان به هر مقامی هم برسد باز انسان، عبد و مخلوق است. در اینجا هرگز سخن از همانندی با خدا و یکی شدن با او مطرح نیست. اما در مسیحیت، مقصود از نزدیک شدن، همانندی با مسیح، یکی شدن با خدا، حضور در خانواده الهی و فرزند خدا شدن است. این تقرب، به نوعی اتحاد با خدا و باعث سکونت، حضور و حلول روح القدس، یعنی خدای سوم در مقربان است.

از سوی دیگر، انسانی که الهیات مسیحی، ترسیم می‌کند نیاز به پیامبر و راهنما برای نزدیک شدن به خدا ندارد، بلکه به منجی نیاز دارد. او کسی را می‌خواهد که با فدیة گناه آدم، او را که از خدا دور است، به خدا نزدیک کند، و چون همه انسان‌ها اسیر گناه هستند، این فرد نمی‌تواند یک انسان باشد. پس او فرزند خدا است که انسان شده و سایر انسان‌ها را نجات می‌دهد. پس، در مسیحیت قرب همچون ایمان اعطایی است.

آنچه در باب قرب به خدا در مسیحیت می‌توان گفت این است که، آموزه‌های مرتبط با قرب به خدا، نظیر فیض و گناه نخستین و بی‌تأثیر بودن عمل نیک در رستگاری و کمال انسان، نامفهوم و غیرعقلانی و برای خوانندگان عهد جدید غیر قابل فهم و معماگونه است. نامه‌ها و استدلال‌های پولس درباره شریعت، ایمان، فیض و عادل‌شمردگی پیچیده و ورای درک خواننده کتاب مقدس است. هر مسیحی آگاهی می‌داند که اساس پیام انجیل در کلماتی نظیر فیض و بخشش قرار دارد، با این حال، او بدون توجه به این امر که اعمال نیک تأثیری ندارند، چگونه می‌تواند به وعظ و بیان این خبر خوش پردازد.

نتیجه این ابهام این است، که با وجود آرای عقل‌گریز، نظیر آلودگی سرشت با گناه دیگری، یا بار گناه دیگری را بر دوش کشیدن، نجات از سوی دیگری و ... جایی برای اختیار و مسئولیت اخلاقی باقی نمی‌ماند. با نگاه الهیاتی پولس و بعدها، کلیسای

کاتولیک، با فیض و ایمان، نیازی به شریعت و فرمان‌های اخلاقی نیست و بنابراین، اخلاق بی‌ارزش می‌شود.

عادل‌شمردگی رایگان باعث جری شدن انسان‌ها و باز بودن راه گناه برای آنان است. رهایی و کمال از بیرون و نه از خود شخص، باعث بی‌توجهی به عمل نیک است، زیرا این باور وجود دارد که رستگاری و سعادت به‌دست دیگری است و عمل تأثیری در کمال ندارد.

نظریه فیض و برگزیدگی، خدا را مسئول مردود شدن برخی از انسان‌ها می‌داند، زیرا خدا عده‌ای را برای رستگاری برگزیده و عده‌ای را رد کرده یا حداقل برنگزیده و وانهاده است. این نظریه باعث تضعیف بشارت می‌شود؛ اگر فقط برگزیدگان نجات می‌یابند، پس چرا، باید به مسیح و آیین او بشارت داد و مردم را به آن فراخواند.

## منابع

- [۱] قرآن کریم
- [۲] ادی، ولیم، (۱۹۷۳). *الکنز الجلیل فی تفسیر الانجیل*، چاپ دوم، بیروت، مجمع الکنائس فی الشرق الاردنی.
- [۳] اسحق ساکا، المطران، (۲۰۰۳). *تفسیر القداس*، چاپ سوم، بیروت، منشورات دیر مار یعقوب البرادعی.
- [۴] آندرهیل، اولین، (۱۳۸۴). *عارفان مسیحی*، مترجم: احمدرضا مؤیدی و حمید محمودیان، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- [۵] انس الامیرکانی، جیمس، (۱۸۹۰). *نظام التعلیم فی علم اللاهوت القویم*، چاپ اول، جلد دوم، قاهره، مطبعة الامیرکان.
- [۶] انجمن کتاب مقدس ایران، (۱۹۹۶). *کتاب مقدس*، چاپ اول، تهران، انتشارات ایلام.
- [۷] باسیم، بولس، (۱۹۹۱). *معجم اللاهوت الکتابی*، چاپ دوم، بیروت، دار المشرق.

- [۸] بارکلی، ولیم، (۱۹۸۷). *تفسیر العهد الجدید، رساله الرومیه*، چاپ اول، قاهره، دار الثقافة.
- [۹] برانتل، جورج، (۱۳۸۱). *آئین کاتولیک*، ترجمه حسن قنبری، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- [۱۰] بوریس بوبرینکسیوی، (۱۹۹۹). *معجم اللاهوت الارثوذكسی*، چاپ اول، طرابلس، المنشورات الارثوذكسیه مكتبة السائح.
- [۱۱] طرس، عبدالملک، طمس، الکساندر، مطر، ابراهیم، (۱۹۹۵). *قاموس الكتاب المقدس*، چاپ دوم، قاهره، دار الثقافة.
- [۱۲] یسن، هنری، (؟). *الهیات مسیحی*، مترجم: ط. میکائیلان، چاپ (؟)، تهران، حیات ابدی.
- [۱۳] جماعة من اللاهوتیین، (۱۹۸۶). *تفسیر الكتاب المقدس*، چاپ اول، جلد ششم، بیروت، النفیر.
- [۱۴] جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷). *تفسیر تسنیم*، چاپ اول، قم، اسراء.
- [۱۵] جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۴). *تفسیر موضوعی قرآن کریم، سیره رسول اکرم (ص)*، چاپ اول، تهران، مرکز نشر فرهنگي رجاء، اسراء.
- [۱۶] سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، (۱۳۸۹). *سرشت انسان در اسلام و مسیحیت*، چاپ اول، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- [۱۷] صدرالدین شیرازی، محمد، (۱۳۶۰). *اسرار الآیات*، مقدمه و تصحیح: محمد خواجهوی، چاپ سوم، تهران، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- [۱۸] \_\_\_\_\_، (۱۳۶۳). *المبدأ والمعاد*، چاپ اول، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران.
- [۱۹] \_\_\_\_\_، (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم*، چاپ اول، جلد سوم و چهارم و هشتم، قم، بیدار.
- [۲۰] \_\_\_\_\_، (۱۹۸۱). *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، چاپ دوم، جلد سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.



- [۲۱] طباطبایی، محمد حسین، (۱۴۱۴ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، جلد اول و پانزدهم، بیروت، مؤسسه علمی.
- [۲۲] طبرسی، فضل بن حسن، (۱۹۸۸). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، جلد اول، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر.
- [۲۳] الفغالی، خوری بولس، (۱۹۹۵). *المدخل الی الكتاب المقدس*، چاپ اول، جلد پنجم، بیروت، المكتبة البولسية.
- [۲۴] کاکایی، قاسم، (۱۳۸۱). *وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت*، چاپ اول، تهران، هرمس.
- [۲۵] کرنز، ارل، (۱۹۹۴). *سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ*، مترجم: آرمان رشیدی، چاپ اول، تهران، آموزشگاه کتاب مقدس.
- [۲۶] گریدی، جوان، (۱۳۷۷). *مسیحیت و بدعت‌ها*، مترجم: عبدالرحیم سلیمانی، چاپ اول، قم، طه.
- [۲۷] لین، تونی، (۱۳۸۰). *تاریخ تفکر مسیحی*، مترجم: روبرت آسریان، چاپ اول، تهران، فرزانه روز.
- [۲۸] المسکین، الاب متی، (۱۹۹۲). *شرح رسالة القديس بولس الرسول الی اهل رومية*، چاپ سوم، قاهره، دیر القديس انبا.
- [۲۹] \_\_\_\_\_ (۱۹۹۰). *شرح انجيل القديس يوحنا*، چاپ سوم، قاهره، دیر القديس انبا.
- [۳۰] مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ ق). *بحار الانوار*، چاپ چهارم، جلد نود و هشتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۳۱] مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۷۶). *اخلاق در قرآن*، چاپ اول، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- [۳۲] مطهری، مرتضی، (؟). *جهان بینی توحیدی*، چاپ (؟)، قم، صدرا.
- [۳۳] \_\_\_\_\_ (؟). *ولاءها و ولایتها*، چاپ (؟)، قم، صدرا.
- [۳۴] مکدونلد، ولیم، (۱۹۹۸). *تفسیر الكتاب المقدس للمؤمن*، چاپ دوم، بیروت، دار الثقافة.

- [۳۵] مک‌گراث، آلیستر، (۱۳۸۵). *درآمدی بر الهیات مسیحی*، مترجم: عیسی دیباج، چاپ اول، تهران، کتاب روشن.
- [۳۶] هنری، متی، (۲۰۰۲). *التفسیر الکامل للکتاب المقدس*، چاپ چهارم، قاهره، مطبوعات ایجلز.
- [۳۷] یاسپرس، کارل، (۱۳۶۳). *آگوستین*، مترجم: محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.
- [38] Aquinas, Thomas, (2006). *Summa Theologia*, New York, Cambridge university press.
- [39] Barton, John and John Muddiman, (2001). *The oxford Bible Commentary*, New York, Oxford University press.
- [40] Bastian, R. J., (2003). "Purgatory" in: *New Catholic Encyclopedia*, VOL. 11, P. 1034.
- [41] Buttrick, George Arthur, (1952). *The Interpreter's Bible: the Holy Scriptures*, (VOL. 10, 11), New York: Abingdon Press.
- [42] Chapman, Geoffrey, (2000). *The New Jerome Biblical Commentary*, London, oxford.
- [43] D. L. Alexander, (1995). *Christian Spirituality: Five Views of Sanctifications*, Downers Gorge, IL: InterVarsity press.
- [44] Funish. V. D., (1968). *Theology and Ethics in Poule*, Nashville, TN: Abingdon.
- [45] Jean Michel Maldame, (2005). "Vision Beatific" in: *Encyclopedia of Christian Theology*, VOL. 3, pp. 1686-7.
- [46] Duper, Louis, (2004). *Unio Mystica, The State and the Experience*, New York, Oxford University press.
- [47] Murata, Sachiko, (1992). *The Tao of Islam*, Albany, suny press.
- [48] Peterson. David, (1995). *Possessed by God, a New Testament theology of sanctification*, Michigan, W. B. Eerdmans.